جلي لمن عقل وفهم الامور من الله لا من نظرة العقلي سوال اگر گويند مي شايد كه
در روشن است مر كسي را كه دانست و فهميد امور را از الله نه از فكر عقلي خود
شخصي از عهدهٔ شكر تكليفي بيرون نيايد و با داء شكر تبرعي قيام نمايد و لا شك شاكر
مكلف كه از عهدهٔ شكر تكليفي بيرون آمده باشد از آن شاكر متبرع افضل خواهد بود پس حكم
بافضليت شاكر متبرع على اطلاقه صحيح نباشد جواب گوييم كه ما دام شاكر متبرع از عهدهٔ شكر
تكليفي كما ينبغي بيرون نيايد شكر تبرعي از وي صورت نه بندد زيرا كه شكر تبرعي از نوافل
است و تكليفي از فرايض در هر گاه كه اداء فريضه بر وجه قصور و نقصان است اقدام بر نافله متمم
و مكمل آنست پس في الحقيقه نافله از فريضه واقع شده باشد نه از نفل و اين بعينه چنانست كه
شيخ رضي الله عنه در فتوحات ميفرمايد كه نماز تهجد كه از نوافل است وقتي از تهجد واقع
شود كه متهجد اداء فرايض بر وجه كمال كرده باشد و الا آن تهجد متمم و مكمل فرايض او خواهد بود
پس في الحقيقه آن از فرايض واقع شده باشد نه از نوافل و تهجد از نوافل است فافهم
و داود عليه السلام منصوص على خلافته عن الله سبحانه و تعالى في
و داود عليه السلام نص كرده شده است بر خلافت او از الله سبحانه و تعالى در
الحكم على الخليقة و التصرف فيهم كما قال عز من قايل يا داود انا جعلناك
حكم كردن بر خلايق و تصرف در ايشان چنانچه فرمود غالب است از گوينده اي داود بدرستيكه ما گردانيديم
خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق على صورة التفويض مخاطبا اياه
خليفه در زمين پس حكم كن ميان مردم بحق بر صورت تفويض در اينجا كه خطاب كننده است او را
امر الله بالحكم و امامته اي و كذلك هو عليه السلام منصوص على امامته
امر كننده است مراد و بحكم و بر امامت او اي و مانند آن عليه السلام منصوص است بر امامت او

فان الامامة بالنسبة الى الخلافة كالولاية بالنسبة الى النبوة فكل خليفة امام من غير
پس بدرستيكه امامت به نسبت بسوي خلافت مانند ولايت است به نسبت بسوي نبوت پس هر خليفه امام است از غير
عكس و غيره اي غير داود كادم و الخليل عليهم السلام ليس كذلك منصوص على خلافته
عكس و غير آن اي غير داود مانند آدم و خليل عليهم السلام منصوص مانند آن نص كرده شده بر خلافت او
و امامته معا اما الخليل عليه السلام فلانه تعالى قال في حقه اني جاعلك للناس اماما
و امامت او معا اما خليل عليه السلام پس براي آنكه او تعالى فرمود در حق او بدرستيكه من گردانيدم ترا براي مردم امام
و لم يقل خليفة و ان كنا نعلم ان الامامة ههنا خلافة و لكن ما هي مثلها لانه
و نه فرمود خليفه و اگر چه هستيم ميدانيم كه بدرستيكه امامت در اينجا خلافت است و ليكن نيست اين خلافه مثل آن خلافه زيرا كه بدرستيكه او
ما ذكرها باخص اسمائها اعني الخلافة و اما آدم عليه السلام فلانه و ان نص
ذكر نفرموده او را باخص اسماء آن مراد ميدارم بآن خلافت را و اما آدم عليه السلام پس براي آنكه بدرستيكه او نص كرده شده است
على خلافته فليس ما نص مثل التنصيص على خلافة داود عليه السلام فانه تعالى
بر خلافت او پس نيست نص كرده شده مثل نص كرده شده بر خلافت داود عليه السلام زيرا كه بدرستيكه او تعالى
قال للملائكة اني جاعل في الارض خليفة و لم يقل اني جاعل آدم خليفة و ما ذكر
فرمود ملايكه را بدرستيكه من گردانيده ام در زمين خليفه را و نه فرمود كه بدرستيكه من گردانيده ام آدم را خليفه و ذكر نكرد
في قصة بعد ذلك لا يدل على انه عين ذلك الخليفة الذي نص الله عليه و ايضا
در قصه كه بعد از است دلالت نميكند بر آنكه بدرستيكه آدم عين آن خليفه است كه نص كرده است خداي بر وي و نيز
لم يصرح سبحانه بحكمه في الناس فيجوز ان يكون خلافته في الارض ان يخلف
تصريح نفرمود سبحانه بحاكم گردانيدن در مردم پس جايز است آنكه باشد خلافت او در زمين آنكه مخالف گند آدم
فيها من كان قبله لا انه نايب عن الله في خلقه بالحكم الالهي فيهم و ان كان
در زمين كسي را كه بود پيش از او نه آنكه بدرستيكه آدم نايب است از الله تعالى در خلق او بحكم الهي در ايشان اگر چه بود

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)